



منابع و مآخذ امثال و حکم

دریمنی پیش منی

وفتی شدت علاقه به مرحله عشق برسد عاشق واقعی جز معشوق نمی بیند و چیزی را درك نمی کند. برای این زمره از عشاق قرب و بعدی وجود ندارد. معشوق و محبوب را در همه حال علانیه و آشکار می بیند و زبان حالشان همواره گویای این جمله است که «دریمنی پیش منی» یعنی هر جا باشی در گوشه دلم جای داری و هرگز غایب نبودی تا حضورت را آرزو کنیم. نقطه مقابل این عبارت ناظر بر کسانیست که بظاهر اظهار علاقه و ارادت میکنند ولی قلباً و روحاً فرسنگها از واقعیت دوستی و محبت دور و مهجور هستند. در مورد این دسته از دوستان مصلحتی عبارت «پیش منی دریمنی» صادق است. در هر صورت چون واقعه ای مذهبی و تاریخی این دو عبارت را بر سر زبانها انداخته است فی الجمله بذكر واقعه می پردازد:

اویس بن عامر بن جزء بن مالك، بگفته شیخ عطار: آن قبله تابعین، آن قروه اربعین، آن آفتاب پنهان، آن همنفس رحمن، آن سهیل یمنی یعنی اویس قرنی رحمة الله علیه^۱ از پارسایان و وارستان روزگار بوده است. اصلش ازین است و در زمان پینمبر

❖ آقای مهدی پرتوی آملی از فرهنگیان صاحب نظر و مستق

اسلام در قرن واقع در کشورش یمن میزیسته است. عاشق بیقرار حضرت رسول اکرم (ص) بود ولی زندگانش را ادراک نکرد و بسدرک صحبت آنحضرت موفق نگردید. ملبوسش گلیمی از پشم شتر بود. روزها شترچرانی میکرد و مزد آنرا بنفقات خود و مادرش میرسانید. بشهر و آبادی نمیآمد و با کسی همصحبت نمیشد. مقام تقریبش بجائی رسیده بود که پیامبر اسلام فرموده است: درامت من مردیست که بعد دموی گوسفندان قبائل ربیعه و مضر او را در قیامت شفاعت خواهد بود. پرسیدند: این کیست که چنین شأن و مقامی دارد؟ حضرت فرمود **اویس قرنی**. عرض کردند او ترا دیده است؟ فرمود بچشم سرور دیده ظاهر ندیده زیرا در یمن است و بجهاتی نمیتواند نزد من آید ولی بادیده باطن و چشم دل همیشه پیش من است و من نزد او هستم. آنگاه حضرت در مقابل دیدگان بهت زده اصحاب ادامه دادند که: اویس بدو دلیل نمیتواند نزد من بیاید. یکی غلبه حال و دیگری تعظیم شریعت اسلام که برای مادره تام و منزلت خاصی قائل شده است، چه اویس را مادر است مؤمنه و خداپرست ولی دلیل و نابینا و مفلوج. برای من پیغام فرستاد که اشتیاق وافر دارد بدیدارم آید ولی مادر پیر و علیل را چه کند؟ جواب دادم: تیمارداری و پرستاری از مادر افضل بر زیارت من است. از مادر پرستاری کن. من در عالم رسالت همیشه بسراغ تو خواهم آمد نگران نباش «در یمنی پیش منی»، یکبار بر اثر غلبه اشتیاق چند ساعتی از مادر اجازه گرفت و بمدینه آمد تا مرا زیارت کند ولی من نبودم و او باحالت یأس و نومیدی اضطراراً باز گشت. چون بخانه آمدم رایحه عطر آگین اویس را استشمام کردم و از حالش جو یا شدم اهل خانه گفتند: اویس آمد و مدتی بانتظار ماند ولی چون زمانی را که بمادرش وعده داده بود بسر آمد و نتوانست مرا ببیند ناگزیر به قرن مراجعت کرد. متأسف شدم و از آن ببعد روزی نیست که بدیدارش نروم و او را نبینم. اصحاب پرسیدند: آیا ما را سعادت دیدارش دست خواهد داد؟ حضرت فرمود: **ابوبکر** او را نمی بیند ولی **فاروق** و **مرتضی** او را خواهند دید. نشانش اینست که بر کف دست و پهلویش پیش باندازه يك درم سپیدی وجود دارد که البته از برص نیست. سالها بدین منوال گذشت تا اینکه هنگام وفات و ارتحال پیغمبر اکرم در رسید. بفرمان آنحضرت هر يك از ملبوسات و پوشیدنیهایش را بیکى از اصحاب بخشیدند ولی نزدیکان پیغمبر چشم بر مرقع دوخته بودند تا ببینند آنرا بکداميك از اصحابی مرحمت خواهد فرمود زیرا امیدانستند که رسول خدا مرقع را بهترین و عزیزترین امتانش خواهد بخشید. حضرت پس از چند لحظه تأمل و سکوت در مقابل دیدگان منتظر اصحابش فرمود: مرقع را به اویس قرنی بدهید همه را حالت بهت و اعجاب دست داد و آنجا بود که بمقام اعلا و الای اویس پیش از پیش واقف شدند.

باری، بعد از رحلت پیغمبر در اجرای فرمایش **حضرت علی بن ابیطالب** «مرتضی» و **عمر بن خطاب** «فاروق» مرقع را برداشتمند و بسوی قرن شتافتند و نشانی اویس را طلبیدند. اهل قرن حیرت کردند و پاسخ دادند: هواحق شانا ان بطلبه امیر المومنین. یعنی او کوچکتر از

آنستکه امیرالمومنین او را بخواند و بخواند. اویس دیوانه احمق و از خلق گریزان است ولی حضرت علی و فاروق بدون توجه بطن و تحقیر اهل قرن بجانب صحرا شتافتند و او را در حالیکه شتران میچریدند و او بنماز مشغول بود دریافتند. اویس چون آنان را دید نماز را کوتاه کرد تا ببیند چه میخوانند. از نامش پرسیدند: جواب داد عبدالله. گفتند ما عمه بندگان خدائیم اسم خاص تو چیست؟ گفت اویس. علی و عمر بر کف دست راست و پهلوی چپش آن علامت سپیدی را دیدند و سلام پیغمبر را ابلاغ کردند. اویس بشدت گریست و گفت: میدانم محمد از دار دنیا رفت و شما مر قعش را برای من آوردید. پرسیدند: تو که حتی برای یکبار هم پیغمبر را ندیدی از کجا دانستی که او از دار دنیا رفت و بهنگام رحلت مرتع را بتو بخشید؟ اویس که منتظر چنین سئوالی بود سر را بلند کرد و گفت: آیا شما پیغمبر را دیدید؟ جواب دادند چگونه ندیدیم؟ غالب اوقات ما در محضر پیغمبر گذشت و حتی در واپسین دقائق حیات نیز در کنارش بودیم. اویس گفت: حال که چنین ادعا و افتخاری دارید بمن بگوئید که ابروی پیغمبر پیوسته بود یا گشاده؟ شما که دوستدار محمد بودید و همیشه درک محضرش را میکردید در چه روز و ساعتی دندان پیغمبر را شکستند و چرا بحکم مرافقت دندان شما شکست؟ پس دهان خود باز کرد و نشان داد که همان دندانش شکسته است. آنکاه گفت: شما که در زمره بهترین و عزیزترین اصحاب پیغمبر بوده اید آیا میدانید در چه روز و ساعتی خاکستر گرم بر سرش ریخته اند؟ اگر دقیقاً نمیتوانید تطبیق کنید پس بدانید که در فلان روز و فلان ساعت چنین اتفاقی روی داده است زیرا در همان ساعت موی سرم سوخت و فرتم جراحت برداشت. آری پیغمبر را بظاهر ندیدم ولی همیشه در بمن و نزد من بود و هرگز او را از خود دور نمیدیدم. عمر گفت می بینم که گرسندای آیا اجازه میدعی که چیزی برایت بیاورم؟ اویس دست در جیب کرد و دو درم در آورد و گفت: این مبلغ را از شتربانی کسب کرده ام. اگر شما ضمانت میکنید که من چندان زنده میمانم که این دو درم را خرج کنم در آنصورت قبول میکنم برای من آذوقه ای که بیش از این مبلغ ارزش داشته باشد تهیه و تدارک نمایند. آنکاه لبخندی زد و گفت: بیش از این رنجه نشوید و باز گردید که قیامت نزدیک است و باید بتأمین زاد راحله آخرت مشغول شویم.

سرگذشت و شرح حال زندگی اویس قرنی در کتب اولیاء و عرفاء و متصوفه بتفصیل آمده در حوصله این مقال نیست که بیش از این بحث و وصف شود. ما ضمن کلام آنکه آخر عمر در جنگ صفین شرکت کرد و بیشتر محققان بر این عقیده اند که در همین واقعه بسال ۳۷ هجری (۶۵۷ میلادی) شربت شهادت نوشیده است. ابن بطوطه در سفرنامه اش آورده که قبر اویس را در دمشق زیارت کرده است.

در هر صورت عبارت «دریمنی پیش منی» از این واقعه ریشد گرفته و از آن تاریخ به صورت ضرب المثل در آمده است. شاعری در این زمینه چنین ارسال مثل کرد:

گر در یمنی چو بسامنی پیش منی ، در پیش منی چو بسی منی در یمنی .
 من بساتو چنینم، ای نگار یمنی! خود در عجبم که من تو ام، یا تو منی!
 در خاتمه بیمناسبت نمیداند این حکایت را از کیمیای سعادت نقل کند:

... اویس قرنی رحمة الله علیه همی رفتی و کود کان سنگ همی انداختندی اندروی.
 گفت: باری سنگ خرد اندازید تا ساق من شکسته نشود که آنکاه نماز برپا نتوانم کرد.

۱- برای اطلاعات بیشتر بکتاب عرفاء متصوفه بخصوص تذکرة الاولیاء شیخ عطار مر اجمع شود.